

دین، زبان و ادبیات فولکلوریک از برجسته ترین ویژگی های هویت هر جامعه است. امبای لوباشیر در کتاب زبان و دین در ادب آفریقایی گوشیده است با نگاه ویژه به این عناصر، تأثیرپذیری و ارتباط متقابل ادبیات با آنها را بیان کند. همچنین مشکلات و بحران هایی را که در اثر گذار از سنت به نوگرایی در زبان و ادبیات این قاره رخ داده، مورد توجه قرار دهد. این اثر علاوه بر اینکه ادبیات و ریشه های آن را به بحث می گذارد، به بررسی دوران بحرانی تاریخ قاره - که با چالش های زیادی درباره شناخت و تعریف هویت آفریقاییان و موجودیت ملل قاره آفریقا روبرو بوده - پرداخته است.

اثر حاضر، از چهار فصل تشکیل شده است. عنوان فصل اول «موضوع ادبیات آفریقا» است. نویسنده در این فصل از مسائل مهمی از جمله مشکلات و ریشه های ادبیات آفریقا سخن گفته و سه مشکل بنیادی را مطرح می کند: مشکل اول، مربوط به تعریف «ادب» است. زیرا واژه «ادب» در بسیاری از زبان های آفریقایی معادل خاصی ندارد و به جای آن از ترکیبات مختلفی - با توجه به لهجه های گوناگون قاره - استفاده می شود. مثل فصیحی (fasihi) در زبان سواحلی و نیانجا (Nianja) در زبان اهل مالاوی. ولی بطور کلی تعریف کلمه «ادب» در فرهنگ آفریقایی تفاوتی با دیگر فرهنگها ندارد. این نکته براساس تعریف هایی که استادان ادبیات آفریقا مثل پروفیسور باتیه جانجا از ادب، ارائه کرده اند، روشن شده است.

مشکل دوم مربوط به زبان ادبیات آفریقا است. در این باره، سوآلی که مطرح است، این است که زبان ادبیات آفریقایی چیست؟

نویسنده در این باره توضیح می دهد که زبان، همان «مرزهای جداکننده میان ادبیات ها» است. مثل ادبیات روسی، فرانسه و... برخی از این تعبیر، این نتیجه را می گیرند که اساساً چیزی به نام ادبیات آفریقایی وجود ندارد، ولی نویسنده در این مورد تلاش کرده ویژگی موجود در ادبیات آفریقایی را بیان کند. وی این ویژگی را «زبان» نمی داند، بلکه آن را رنگ «سیاه» می داند که میراث باارزشی است که از نسل های گذشته به یادگار مانده و در میان کشورهای آفریقایی بویژه جنوب صحرا میراث مشترک همه ملت هاست.

سومین مشکل به «زبان های وارده و محلی» مربوط است. نویسنده در این بحث به چالش دو طیف پیرامون مشکل مزبور پرداخته است. طیف اول حامی و پشتیبان زبان های وارده است. استدلال این طیف در حمایت از زبان های وارده براین نکته استوار است که برای پشت سر گذاشتن موانع و رفع مشکلاتی که در این قاره به علت تعدد زبان ها وجود دارد، باید به زبان های وارده روی آورد. زیرا این زبان ها - به علت حضور استعمار - در بیشتر کشورها، مشترک است، مثل زبان انگلیسی، فرانسه و... که به کشورهای این قاره فرصت می دهد تا در سرزمین خود با ادبیات دیگر مناطق جهان همچون اروپا و آمریکا در چالش و رقابت باشند.

اما طیف دوم طرفدار زبان های محلی است. از نظر این طیف، اندیشه روی آوردن به زبان های خارجی، سبب تحلیل رفتن و سست شدن فرهنگ آفریقایی می شود و افزون بر آن، زبان های این قاره، بستر مناسبی برای رشد و گسترش دارد که استدلال طیف دیگر را رد

می کند.

نویسنده درباره ریشه های ادبیات آفریقا، تشتت افکاری که در نتیجه تحلیل و بررسی غربی ها - که از نوظهور بودن و تازگی ادبیات آفریقا سخن می گویند - بوجود آمده، بحث می کند و توضیح می دهد که ادبیات کهن آفریقا پیشینه ای طولانی دارد که از آن می توان به ادبیات سنتی تعبیر کرد، اما به سبب زنده نبودن و عدم تداول آن، آگاهی و اطلاع کافی درباره آن وجود ندارد. لوباشیر در این جا می کوشد ویژگی های ادبیات قاره، همچنین استقلال آن را - به رغم تأثیرپذیری از فرهنگ های غربی، عربی و اسلامی - بیان کند.

در خلال بحث ریشه های ادبیات آفریقا، ویژگی ای که نویسنده در پی اثبات آن بوده، می توان در ادبیات شفاهی و مکتوب آفریقا مشاهده کرد. مقصود از ادبیات شفاهی، آن نوع از ادبیات است که از نیاکان و اجداد هر قوم به صورت شفاهی نقل شده است مثل امثال و حکم.* اما سر آغاز ادبیات مکتوب به عصر فراعنه مصر می رسد که نویسنده با اشاره به آن، درباره سابقه درخشان مصر در این زمینه سخن می گوید. وی همچنین از گسترش اسلام در قاره آفریقا و تأثیر آن بر ادبیات این قاره صحبت می کند و تأثیر موضوعات انسانی بویژه تاریخی و اجتماعی را بر ادبیات این قاره بیان می کند و از ادبیات شرق آفریقا و ادبیات عرب که بیشتر شعر است گزیده هایی می آورد و در ادامه نیز درباره تحول شعر قاره از زمان ورود اسلام تا قرن نوزدهم سخن می گوید.

نویسنده در فصل دوم (سیاست های استعمار در آفریقا و تأثیر آن بر ادبیات آفریقا) به دو مسأله

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

احمد محمود محمد
ترجمه و تلخیص: علی علیمحمدی

زبان و دین در ادب آفریقایی

می‌پردازد. مسأله نخست «موضع استعمار در قبال میراث آفریقا» است. نویسنده بر این باور است که استعمار همچون عادت همیشگی‌اش به سیاست چند پارچه‌سازی و تجزیه آفریقا - همچون اقدامات مشابه خود در دیگر مناطق جهان - با راهبرد جعل کردن و استحاله تاریخ این سرزمین متوسل شده‌است. با وجود این، لوباشیر برخی ابعاد مثبت حضور استعمار را در قاره، مانند تحول سیستم آموزشی و بیان می‌کند هر چند که اعتقاد دارد در آن نوعی گذار از فرهنگ محلی - بویژه جوامع اسلامی - به فرهنگ‌های مدرن مثل انگلیسی، فرانسوی و... است که این گونه تحولات تحقیر فراوانی برای ملل آفریقایی به همراه داشته است.

علاوه بر آن، لوباشیر حق دخالت در نظام یا ایجاد حکومت‌های مدرن را به استعمار می‌دهد ولی از دیدگاه انتقادی تبعات تحقیرآمیز آن را در سست شدن و استحاله اشتراکات قومی و ملیتی بر می‌شمرد و مشکلات بسیاری را که از آن ناشی می‌شود، بیان می‌کند.

اما مسأله دوم «تأثیر این سیاست‌ها بر فرهنگ قاره» است. نویسنده این تأثیر را انقطاع در تاریخ قاره آفریقا می‌داند که قاره تحت تأثیر استعمار به دو بخش تقسیم شده؛ یک بخش مستعمرات آلمانی و انگلیسی و بخش دیگر فرانسه و ایتالیا و... وی بر این عقیده است که از این زمان نهضت بازگشت به سنت و اصل در «جنبش سیاه» بروز یافت.

نویسنده در فصل سوم با ارائه گزیده‌هایی از آثار ادبی بعضی شاعران و نویسندگان این قاره، ویژگی‌های ادبی آن را بر شمرده است. دیدگاه‌های نویسنده درباره این بخش از ادبیات قاره، ناظر بر این مسأله است که

وی به سختی از نژاد سیاه (بعد از مدتی حضور استعمار در این قاره) حمایت می‌کند. در ادامه این فصل نویسنده ادبیات قاره را به چهار بخش تقسیم کرده است:

۱- غرب آفریقا، مثل سنگال که با توجه به بستر مناسبی که داشته، نقش مهمی در تحول و گسترش آثار مکتوب ادبی به زبان فرانسه ایفا کرده است.

۲- نیجریه که توانست پایگاهی برای کشورهای بی‌اشد که صاحب آثار ادبی مدرن به زبان انگلیسی هستند.

۳- شرق آفریقا که با موقعیت ویژه‌اش، دارای ادبیات کهن اما متحول شده به زبان سواحلی است که در میان اغلب ساکنان این منطقه رواج دارد.

۴- جنوب آفریقا، منطقه‌ای است که در نتیجه سیاست‌های نژاد پرستی، دارای ادبیات متعصب است. و همین فشارهای نژاد پرستی سبب شده که اندیشمندان و نویسندگان این منطقه به دیگر مناطق سفر کنند. حضور داستان کوتاه و شعر در آثار ادبی این منطقه پرنرنگتر است.

نویسنده در فصل چهارم و پایانی کتاب با عنوان «مسیحیت و اسلام در ادب آفریقایی» از تأثیر این دو دین بر ادب آفریقایی - از زمان هجرت دو حواری یوحنا و متا و هجرت مسلمانان اولیه به حبشه و گسترش اسلام به کمک مسیحیت - سخن به میان می‌آورد و به روابط کشورهای آفریقایی - با توجه به تفاوت ادیانشان - با استعمار می‌پردازد که سبب شکل‌گیری نقشه دینی آفریقا شد.

لوباشیر سپس به تأثیر هر یک از این دو دین بر ادبیات قاره می‌پردازد. وی درباره تأثیر مسیحیت، اعتقاد دارد که استعمار با قدرت دادن به این دین، به پشتیبانی و حمایت مالی از مسیحیت برآمد. این عمل،

فرد آفریقایی تابع دین مسیحیت را فردی وابسته و خودباخته نشان داد و باعث شد که مسیحیت و نهادهای وابسته به آن در نهضت‌های استقلال طلبانه کشورهای آفریقایی اولین هدف انقلابیون برای مبارزه باشد. این فرایند موجب کم رونق شدن نشر آثار ادبی متأثر از مسیحیت شد. هر چند که در این زمینه آثار در خور توجهی نیز منتشر شده مثل مهاجرالشرق اثر توماس مونولو.

نویسنده درباره تأثیر اسلام بر ادبیات قاره بر این اعتقاد است که چون اسلام قائم به انتخاب و اختیار است نه اجبار، روابط مستحکمی میان دو فرهنگ اسلامی و آفریقایی و نیز تأثیر و حضور گسترده آموزه‌های اسلامی در ادبیات آفریقا بوجود آمد. به طوری که حروف عربی به صورت گسترده در نوشتار زبان‌های آفریقایی همچون هوسایی، سنگالی و... مورد استفاده قرار گرفت.

اوج تأثیر اسلام را بر ادب آفریقایی در نمونه‌هایی همچون حماسه‌های محمدیه (که درباره حضرت محمد(ص) به زبان‌هایی چون سواحلی و... سروده شده) می‌توان دید.

به طور کلی باید گفت این اثر علاوه بر اینکه مبحثی پژوهشی است - که برهه‌ای از تاریخ قاره را که با چالش‌های فراوان روبرو بوده مورد بررسی قرار داده - اثری است که یک مبحث بسیار مهم یعنی ادبیات و ریشه‌های آن را - که در واقع آینه ملت‌ها و فکر و اندیشه عامل اصلی خلق آن است - مورد بحث قرار داده است.

منبع: قرطاس

پی‌نوشت:

* آفریقاییان به طور بسیار گسترده به بزرگداشت و تمجید آباء و اجداد خود تا مرتبه عبادت می‌پردازند که در ادبیات شفاهی آنان نمود فراوانی برای آن وجود دارد.

زبان و دین در ادب آفریقایی

امبای لوباشیر

انتشارات مرکز پژوهش‌های آفریقایی - قاهره، چاپ اول ۱۹۹۶-۱۴۱۷ هـ.

